

بسم الله الرحمن الرحيم

روایت چهارم روایت بسیار معروفی است، همان روایت «أما الحوادث الواقعة» جزء روایات خیلی مطرح و مورد توجه است. این روایت را جناب صدوق در کتاب اكمال الدین و اتمام النعمة، آورده است (البته مرحوم شیخ حر اسم کتاب را اكمال الدین و اتمام النعمة، ثبت کرده است. برخی ها هم کتاب صدوق را به این نام ثبت کردند، ولی چایی که من دارم از گذشته‌ها کمال الدین و تمام النعمة است. و دیدم اتفاقاً دیروز و اتفاقی هم دیدم یک بحثی را می‌خواستم دنبال کنم، دیدم از مرحوم غفاری که در واقع متمحض در این بحث‌ها بود، ایشان اصرار کرده است که نه، کتاب همان کمال الدین و تمام النعمة اسم کتاب است. ایشان اصرار دارد که اكمال نگویید. ولی به هر صورت حالا اصلش هم که از آن آیه است «أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» اگر خود مصدر این‌ها را جناب صدوق برداشته باشد اسم کتاب کرده باشد می‌شود اكمال و اتمام. اگر اسم مصدر این‌ها را برداشته باشد می‌شود کمال و تمام.

به هر صورت این روایت را جناب صدوق نقل کرده است، شیخ طوسی در کتاب الغیبة نقل کرده است، مرحوم طبرسی هم در احتجاج نقل کرده است. می‌خواهید روایت اسحاق بن یعقوب. «عن محمد بن محمد بن عصام» این محمد بن محمد بن عصام اهل کلین است، هم شهری شیخ کلینی است. ایشان مبهم است. علی رغم هم شهریش که محمد بن یعقوب کلینی خیلی شناخته شده است صاحب کافی، ایشان شناخته شده نیست.

از اسحاق بن یعقوب روایت خیلی سندش کوتاه است، از صدوق به ما که مشکل ندارد، دیگر واسطه نخورده است، کتابش را در اختیار داریم، کتاب کمال الدین و تمام النعمة کتاب معروفی است و انتسابش هم به صدوق درست است، می‌خواهم این‌ها را بگویم که مشکل ما تا صدوق حل می‌شود یعنی بیش از هزار سالش حل می‌شود. بین صدوق تا امام (علیه السلام) هم که حالا از محمد بن عثمان عمری شروع می‌شود این سه، چهار نفر هستند که دو نفرشان مشکل دارند. ابن عصام و ابن یعقوب. «قال» اسحاق می‌گوید درخواست کردم از محمد بن عثمان عمری. ایشان از نواب خاص بود، خودش، پدرش از نواب بود. می‌گوید درخواست کردم از محمد بن عثمان عمری که برساند برای من کتابی را به آقا امام زمان. «قد سألت فيه عن مسائل أشكلت علی» یک مسائلی برای من بود، مشکل شده بود خواستم که سؤال کنم. آقا نامه زدند به خطشان که «أما ما سألت عنه أُرشدك الله و ثبتك» دعایش کردند خدا تو را هدایت کند، ثابت قدم کند، این وسط آقایان در کتاب صدوق خیلی آمده است، نزدیک به یک صفحه و خرده‌ای مطلب است که امام دائم جواب می‌دهند، جواب می‌دهند تا این‌جا، حالا ما این قسمت را می‌خواهیم «و أما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا» حوادثی که پیش می‌آید مراجعه کنید به راویان احادیث ما، کسانی که با گفته‌های ما آشنا هستند. آن‌ها حجّت من بر شما هستند، من هم حجّت خدا هستم.

ظاهراً سؤال کرده بود از خود محمد بن عثمان عمری و پدرش، آقا فرمودند این‌ها ثقّه هستند، کتابشان هم کتاب من است «فإنهم حجّتي عليكم و أنا حجّة الله» این حدیث مورد نظر ما است. طبیعتاً اگر بخواهم از این حدیث در بیاوریم مستحضر هستید، حالا سند تمام شود می‌رسیم. از این عبارت ببینید «و أما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا» حوادث واقعه را از روایت حدیث ما پیرسید، مراجعه کنید. حالا این ممکن است بحث فتوا و تقلید باشد چنان که دیدید علمای ما از این روایت در باب تقلید استفاده می‌کنند، می‌تواند جریان اداره امور باشد، مکاسب در بحث شرایط عوضین بود، شرایط متعاقبین بود که می‌فرمود: حوادث واقعه یعنی کارهایی که نیاز است، نباید روی زمین بماند. حوادث واقعه را به روایت ما که بعضی از علما خواستند از این روایت در راستای اثبات ولایت فقیه استفاده کنند. یکی از اسناد و مدارک مورد استناد قائلان به ولایت فقیه این است، این روایت است.

این‌ها اگر باشد به ما ربطی ندارد، ما که بحث فتوا الآن نداریم یا بحث ولایت فقیه... الآن بحث ما قضایی است، بگویم این روایت امور قضایی را هم می‌گیرد. اگر دو نفر شیعه با هم دعوا کنند این حادثه یک واقعه است یا نه؟ دو نفر با هم دعوا کنند، اختلاف دارند امام فرمودند در امور قضایی‌تان هم مراجعه کنید به روات حدیث ما. مراجعه کنید به کسانی که حدیث ما را می‌دانند و بین شما قضاوت می‌کنند. این‌جا است که پای این حدیث کشیده می‌شود به بحث ما.

پس این روایت بگویم از سه جهت اطلاق دارد: از جهت فتوا و تقلید، از جهت ولایت و پذیرش ولایت و اطاعت، از جهت قضاوت و حکم قضایی. این روایت اگر این‌طور نگاه کنیم به بحث ما سرایت می‌کند منتها این‌که آیا مراد امام زمان (أرواحنا له الفداه) از حوادث واقعه یعنی مشکلاتی که برای شما پیش می‌آید؟ «أما الحوادث الواقعة» یعنی مشکلاتی که پیش می‌آید در جامعه اسلامی یا مراد از حوادث واقعه یعنی همان مسائلی که برای اسحاق بن یعقوب مشکل شده بود.

این‌جا از نظر فنی بخواهیم بحث ادبی بکنیم، اگر الف و لام الحوات، الف و لام استغراق باشد یعنی کل حوادث، «أما الحوادث الواقعة» اگر استغراق باشد قهراً اشاره به حوادث خاصی نیست. ولی اگر الف و لامش، الف و لام عهد باشد، از آن 24، 25 قسمی که الف و لام دارد یکی هم عهد است. حتی خود عهد هم سه قسم می‌شود: عهد زکری، عهد زهنی، عهد حضوری. اگر بگویم مراد از حوادث واقعی یعنی آن‌که تو سؤال کردی، از آن مسائل «فارجعوا فیها» آن وقت باید ببینیم جناب اسحاق بن عمار یعنی برویم نامه‌اش را پیدا کنیم و ببینیم در نامه چه مسائلی را مطرح کرده است که «اشکلت علی» نامه هم در کتاب صدوق است.

پس استدلال به این روایت متوقف بر این است که مراد از حوادث (من الآن دارم طرح بحث می‌کنم، نمی‌خواهم بگویم الزاماً هر دو احتمال درست است، چون بعضی‌ها دادند من دارم می‌گویم). ظاهر «الحوادث الواقعة» را عام بگیریم ممکن است برای اسحاق بن یعقوب هم پیش بیاید، ممکن است برای دیگران پیش بیاید، این حدیث دارد می‌گوید در عصر غیبت چون عصری بوده که حضرت غایب بودند، لذا نامه به ایشان رسیده است، باید مراجعه کنید به روات حدیث ما.

عرض کردم این روایت به درد تقلید می‌خورد، به درد ولایت فقیه می‌خورد، به درد بحث قضا هم می‌خورد. ضمناً حواس‌تان باشد استعمال در بیش از یک معنا نیست، نه، این‌جا استعمال در یک جامع است. حالا این جامع ممکن است مصادیقی داشته باشد. حتی اگر فرض کنید ما یک نهادی به نام مشاوره هم داشتیم در دین، همین‌طور که نهاد تقلید و افتاء داریم، نهاد ولایت فقیه داریم، نهاد قضاوت داریم، اگر نهاد مشورت هم مثلاً داشتیم و ما مأمور بودیم در زندگی‌مان با مشاورانی امین مشورت کنیم، دستور داشتیم غیر از تقلید آن هم شامل می‌شد. می‌خواهم عرض کنم این‌ها استعمال در چهار معنا، سه معنا نیست. یک دستور کلی است که شما برای حوادث واقعه اگر خودتان می‌توانید حل کنید که حل کنید، این معلوم است؛ اگر نمی‌توانید جزء روات ما نیستید با احادیث ما آشنا نیستید باید به متخصص احادیث ما رجوع کنید.

پس این حدیث شمول دارد و استعمال در بیش از یک معنا هم نیست. فقط یک نکته‌ای که می‌ماند همان بحثی که داشتیم آیا امام (علیه السلام)، (أرواحنا له الفداه) از جهت گستره هم در مقام بیان بودند یا نبودند؟ ممکن است گفته شود: منظور از حوادث یعنی آن حوادثی که برای اسحاق بن یعقوب مشکل شدند.

عرض می‌کنم این را بعضی‌ها گفتند و من بعداً که برسیم ردش می‌کنم.

– خود کتاب صدوق، کمال الدین خودش دو صفحه کامل که نقل کرده است، جواب‌ها نزدیک به 10، 12 جواب را امام دادند. این‌ها همان مسائل است که «اشکلت علی اسحاق بن یعقوب» بعد امام وسط کار می‌گویند «و أما الحوادث الواقعة» وقتی امام جواب سؤال‌های او را می‌دهند که دیگر نمی‌توانیم بگویم این حوادث واقعه اشاره به سؤالات او است و ما نمی‌دانیم سؤال‌هایش چه بوده است. اولاً سؤال‌هایش آمده است، بعضی‌ها را که امام اشاره کردند، بعضی‌ها از جواب امام معلوم است. بعد امام وسط این جواب‌هایی که دارند می‌دهند می‌گویند «و أما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها إلى رواة أحاديثنا»

بعد می‌گوید «أما الحوادث الواقعة فارجعوا» امام نمی‌گویند «فارجع»، «فارجعوا». اگر حوادث واقعه نظر به سؤالات اسحاق بن یعقوب می‌گفتند «أما الحوات الواقعة»، «أما ما سألت عنه» اولاً حوادث واقعه چیست؟ «أما ما سألت عنه فأرجع فیها إلى رواة أحاديثنا» اصلاً امام که جواب کلی دارند به همه دستور می‌دهند «فارجعوا» امام که صیغه جمع نمی‌آورند برای اسحاق بن یعقوب، دارند برای همه شیعیان می‌گویند. روایت را نگاه کنید اصلاً زمینه این احتمال نیست.

– ببینید روایت صدوق را که سندش را برای شما خواندم ادامه می‌دهیم «و رواه الشيخ» برویم در بحث‌های رجالی.

– «و رواه الشيخ في كتاب الغيبة» این سند را می‌توانیم درست کنیم، دیدم بعضی از آقایان در بحث ولایت فقیه، در این بحث، در قضاوت قاضی کسی نیاورده است، ما می‌آوریم. شیخ طوسی در کتاب الغيبة دیدم بعضی‌ها گفتند این سند، سند خوبی است. «لا بأس به» اگر باشد این خیلی مهم است، این روایت خیلی به کار ما می‌آید. شیخ در کتاب الغيبة «عن جماعة عن جعفر بن محمد بن قولويه و ابی غالب زراری» و غیر این دو نفر «کَلَّهْم عن محمد بن يعقوب» حالا این سند چطور است؟ شیخ طوسی در کتاب غيبة از جماعتی، این جماعت یک وقت نگویند ما چه می‌دانیم چه کسانی هستند، نه این جماعت مشخص کردند در جای خودش، جماعت معتبر است. بحث‌هایش را خودتان نگاه می‌کنید، اگر لازم بود ولی به نظر ما لازم نیست. جماعت معتبر است.

جعفر بن محمد بن قولويه معتبر است، تازه ایشان تنها نیست، احمد بن محمد ابی غالب زراری ایشان هم کنارش است. تازه غیر از این دو نفر این‌ها همه کنار هم هستند یعنی اگر حتی بعضی از این‌ها وضع‌شان خراب باشد، بعضی که درست باشد سند چون کنار هم هستند، در طول هم نیستند، سند ضرر نمی‌بیند. پس این هم مشکل ندارد.

اصلاً خود جعفر بن محمد بن قولويه از اعیان شیعه است. ابو غالب زراری همین‌طور، «غیرهما» را هم کاری نداریم. همه این‌ها چه جعفر، چه ابو غالب، چه غیر از محمد بن یعقوب، منظور محمد بن یعقوب کلینی. دیروز هم گفتم شیخ طوسی از کلینی زیاد نقل می‌کند. بعد از محمد بن یعقوب اسحاق بن یعقوب بود. قهراً ادامه این می‌افتد دست اسحاق.

حالا بفرمایید طبق این توضیح این سند خوب است یا نه؟ این سند نسبت به سند جناب صدوق یک مزیت دارد که ابن عصام کلینی داخلش نیست. چون محمد بن محمد بن عصام مشکل بود، مجهول بود، این دیگر نیست. ولی همچنان مشکل اسحاق بن یعقوب را دارد. چون محمد بن یعقوب از اسحاق بن یعقوب این مشکل را دارد و من تعجب می‌کنم از بعضی از فقهای دوران خودمان که این روایت را گفتند سند شیخ طوسی «لا بأس به». با این‌که قبول دارند در سند شیخ طوسی هم اسحاق بن یعقوب است و قبول هم دارند که اسحاق بن یعقوب مشکل دارد.

اگر در سند شیخ است و قبول هم دارید که این شخصیت مشکل دارد چطور سند شیخ «لا بأس به».

– فقط یک چیز بگوییم مثلاً بگوییم چون از مشایخ محمد بن یعقوب است. یعنی از مشایخ کلینی است. و مثلاً بعضی‌ها گفتند از مشایخ کلینی که باشد، مشکلی ندارد که البته این هم راه به جایی نمی‌برد به نظر من یک اشتباهی شده است یعنی یک چیزی شده است.

جالب است بدانید که جناب کلینی این روایت را در کافی نیاورده است. من نمی‌خواهم روایت را زمین بزنم، من معتقد هستم روایت مخصوصاً در یک نظام حلقوی کنار بقیه قرار می‌گیرد درست می‌شود و مگر این روایت را ما می‌خواهیم! یعنی برای «أما الحوادث الواقعة فارجعوا إلى رواة أحاديثنا» ما روایت می‌خواهیم؟ حالا اگر روایت نبود می‌گوییم «فارجعوا إلى...» مربوط به دین که باشد باید بگوییم به «رواة أحاديثنا». ثمره این روایت اگر می‌خواستیم اطلاق‌گیری بکنیم به درد می‌خورد طبرسی در احتجاج، جناب طبرسی هم باز از محمد بن یعقوب نقل می‌کند، از اسحاق بن یعقوب. بعضی‌ها گفته اند اسحاق بن یعقوب، شیخ صدوق است.

شیخ صدوق البته با واسطه. اعتماد صدوق در نقل حدیث از اسحاق بن یعقوب. یک آقای دیگر گفته است صدوق گفته است (رضی الله عنه) ترضی صدوق. چه عرض کنم سلیقه است. انسان گاهی دوست ندارد این‌ها را بشنود، ولی به یک نفر گفت (رحمة الله علیه) مثلاً معلوم است... مگر کسی باشد که بگوید نه، من جزء به کسانی که صد درصد قبول‌شان دارم (رحمة الله علیه) نمی‌گویم. اگر چنین بنایی از صدوق ثابت بوده، آن‌ها شرح صدرشان خیلی بیشتر از بعضی از ما بوده است. گذشتگان شرح صدری وسیعی داشتند، مدام که به این طرف آمده سینه‌ها نمی‌گویم همه، ابدأ؛ حتی نمی‌گویم عموم، بی‌انصافی است. اما این‌طور نبوده است. دیدم آقایان رجال‌شان را بر همین چیزها بار می‌کنند کجا رضی گفته است، کجا «رحمه» گفته است. بعضی‌ها هستند، ممکن است به یک نفر (رحمة الله علیه) بگوید حتی غیر مسلمان هم باشد. حالا رحمت خدا برای او؛ به قول پیامبر، آمد خدمت پیامبر گفت: «اللهم صلّ علی محمد و علی» حضرت فرمودند: رحمت خدا را سنگ‌چین کردی، این چه ادبیاتی است، بگو «علی کل المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات» حالا خدا یک غیر مسلمانی را هم بخشید، حالا بگویند بهشت نمی‌برد جهنمش نبرد، چه اشکالی دارد. اگر عنود نباشد، لجوج نباشد، مستکبر نباشد حالا یک غیر مسلمانی هم است، اگر قبول هم کنیم بعضی از این غیر مسلمان‌ها من واقعاً گاهی وقت‌ها در این زندگی جرج جرداق نگاه می‌کنم، خدمتی که

این مرد به نام امیر المؤمنین کرد در جهان عرب و حتی جهان بشریت، جهان انسانیت کمتر کسی توفیق داشت. حالا این که احتمال شیعه شدنش هم خیلی قوی است. در اواخر خیلی از امامت دفاع می‌کرد.

چون من گاهی وقتها تعبیر می‌کنم مرحوم، گفتم حساس نشوید چرا ما... از جهاتی به هر حال اینها چیزهایی نیست که بشود... واقعاً اگر ما مبنای رجالی را قبول داریم این حدیث آقایان ضعیف است، ولی اگر کسی به همین شهرت و به این که به هر حال در کتب معروف آمده است و آن مهم است، آن نکته از همه‌ی اینها مهم‌تر است که در این حدیث چیزی که خلاف ما خواهیم تعبدی ثابت کنیم نیست. این را اگر یک عالمی هم گفته بود، بله عرض کردم این روایت را جناب شیخ انصاری هم در مکاسب آورده است منتها ایشان چون بحثش ولایت فقیه بوده است، بحث را برده در ولایت فقیه، بعضی از آقایان که بحث تقلید می‌کنند در اجتهاد و تقلید آوردند.

الحمد لله رب العالمین